

نواندیشی دینی و نظریه ولایت فقیه

ابوالحسن بکتاش*

چکیده

نگاه امام خمینی (ره) به دین اسلام، نگاهی جامع و پویا است. همین نگاه که متضمن توجه به اقتضائات زمانه است، نگاهی است نواندیشانه که ضرورت طرح و اعمال «ولایت فقیه» را در حوزه حکومت ایجاب کرده است. طرح و اعمال ولایت فقیه در سطح حکومت، به نگرشی نواندیشانه در آموزه‌های دین نیازمند است. موضوع ولایت فقیه در تفکر شیعه، موضوع بدیع و یا شاذی نیست و اصل ولایت فقیه، فارغ از حدود و اختیارات آن، در واقع در میان علمای شیعه و در ادوار گوناگون فقه شیعه همواره مطرح بوده است؛ لکن نظریه امام خمینی در خصوص ولایت فقیه، با وجود اینکه دارای مبنای قوییم، مستدل و نیز از پیشینه فقهی برخوردار است؛ حاصل نگاهی نواندیشانه به دین و آموزه‌های آن و در پاسخ به اقتضائات هر عصر می‌باشد.

کلیدواژگان: نواندیشی دینی، نوگرایی دینی، امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، اقتضائات عصر.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی؛ Yasaheberman@yahoo.com

مقدمه

رابطه دین با عصر و زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، با اقتضائاتی که زمانه دارد؛ همواره یکی از موضوعات و دغدغه‌هایی است که اندیشمندان مسلمان و اندیشه‌ورزان دین‌باور، به راحتی نمی‌توانند از آن گذر کنند. اینکه دین برای اقتضائات و نیازهای این زمان چه پاسخی دارد و اساساً از دین در این باره چه انتظاری باید داشت؛ از دل مشغولی‌هایی است که موجب تکوین جریان‌های فکری نواندیشانه در حوزه دین گردیده است. توجه به همین اقتضائات و پاسخ نواندیشانه دین‌باوران به آن، اهمیت وجود حکومت دینی و ضرورت برپایی آن، در قالب نظریه ولایت فقیه را در پی داشته است. البته برخی با مصادره عنوان نواندیشی دینی، مدعی شده‌اند که «نواندیشی دینی به لحاظ نظری، منکر هرگونه ولایت فقیه و منکر هرگونه حکومت دینی در دوران معاصر است» (کدیور، ۱۳۹۶)؛ در حالی که این ادعا از واقعیت جریان‌های نواندیشانه معاصر درباره دین، دور بوده و حقیقت آن را نمایان نمی‌کند. به هر حال، درباره نسبت دین با عصر و زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های متفاوتی وجود دارد که در این مختصر ما در صدد جریان‌شناسی این نگاه‌ها نیستیم؛ لکن برای بررسی دقیق موضوع، ضرورت دارد شناختی اجمالی از مفاهیمی چون ولایت فقیه و نواندیشی دینی داشته باشیم؛ سپس با توجه به تفکیک میان دو رویکرد نوگرایی دینی و نواندیشی دینی و نیز بررسی تمایزات این دو، به موضوع رابطه نواندیشی دینی و نظریه ولایت فقیه بپردازیم.

ولایت فقیه

واژه «ولایت»، در معانی «حُبّ و دوستی»، «نُصرت و یاری»، «متابعت و پیروی» و «سرپرستی» به کار رفته است. «ولایت فقیه» به معنای سرپرستی و تدبیر جامعه، توسط فقیه عادل و باکفایت است. در عین حال، ولایت، به معنای حکومت، در مواردی به کار می‌رود که سلطه سیاسی، حکومت و اداره جامعه مقصود باشد. به عبارتی دیگر، ولایت،



یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که در عصر غیبت، حاکم امت اسلامی (با دو وصف فقاقت وعدالت) شایسته رهبری مسلمانان می‌باشد و از این‌رو، «ولایت» به «فقیه عادل» سپرده شده است و این مسؤولیت همسوی مصالح عمومی مردم می‌باشد.

نواندیشی در دین

مقصود از نواندیشی در دین، آن است که افراد به پژوهش‌ها و نظریه‌های گذشتگان در دین، بسنده نکرده، درصدد باشند از طریق بازاندیشی در افکار پیشینیان، بر مبنای مقدمات یقینی‌تر و به کار بردن روش صحیح‌تر، به نتایجی نو و جدید دست یابند. به عبارت دیگر، فرض کنند مسئله‌ای حل نشده، آنان مجدداً تحقیق کنند و راه حلی برای آن بیابند. در این صورت است که علم پیشرفت می‌کند و سطح معلومات بشر افزایش می‌یابد؛ افزون بر اینکه در عمل نتایج بهتری خواهد داشت. البته نو شدن به معنای آن است که اقتضائات بیرونی و واقعیت‌ها گاهی چیزی را اقتضا می‌کند و روزی دیگر، چیز دیگری را. البته همین تغییر هم باید به اصول متکی باشد. همین نگاه دوباره و نوسازی و بازسازی هم بایستی ناظر به اصول باشد و برگرفته و برخاسته از اصول اسلامی باشد (مقام معظم رهبری، ۹۰/۷/۲۴).

پس از آشنایی مختصر نسبت با این مفهوم، همان‌گونه که اشاره کردیم، برخی در صدد این هستند تا هر نوع نواندیشی در مباحث دین را مصادره کنند، از این‌رو، حکومت دینی و ولایت فقیه را نه تنها پاسخ به اقتضائات این عصر نمی‌دانند، بلکه آن را نظریه‌ای شاذ و بدون پیشینه می‌دانند، این در حالی است که هر نواندیشی و پاسخ به اقتضائات این عصر، لزوماً واکنش نسبت به مدرنیته غرب و یا متأثر از آن نیست و اصل ولایت فقیه با وجود برخورداری از پیشینه در دیدگاه‌های علمای شیعه، در واقع طرح آن در قالب نظریه و اعمال آن در سطح اداره حکومت، آن هم با وجود تغییرات امروزی در ساخت و گستره و شیوه‌های حکومت داری، پاسخی به اقتضائات عصر و نیز مستلزم اجتهاد و بازسازی فقه کلان برای نیازهای امروز می‌باشد.





از یک سو می‌توان گفت این نظریه برای پاسخ به اقتضائات عصر، به بازخوانی ظرفیت‌های دینی روی آورده و با وجود تغییر و پیچیدگی‌هایی که امروزه در ساخت حکومت و سازوکارهای آن صورت گرفته است؛ اعمال اصل ولایت و نیابت فقها را تا سطح اداره حکومت، ساری و جاری کرده است که در این باره دیگران توفیقی نداشته‌اند و در نظریات پیشینیان این گونه دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، باید گفت این نظریه به‌رغم تمام تغییر و تحولات امروزی به ظرفیت‌های دینی اتکا کرده و درصدد دینی کردن عصر می‌باشد؛ در حالی که جریان‌های روشنفکری، حتی روشنفکر دینی و یا نوگرایی دینی در واکنش به مدرنیته غرب، همواره تلاش می‌کنند دین را با عصر تطبیق داده، اقتضائات عصر را بر دین تحمیل و بار کنند. بنابراین پاسخ نواندیشانه امام خمینی رحمته‌الله به اقتضائات عصر و زمانه، باوجود پیشینه داشتن اصل ولایت فقیه در دیدگاه‌های علمای شیعه، با رویکرد جریان‌های مدعی روشنفکری و یا نوگرایی دینی تفاوت اساسی دارد. گاهی اوقات در خصوص ولایت فقیه و نواندیشه ورزی درباره آن و نیز از تفاوت آن با پاسخی که جریان‌های مدعی روشنفکری دینی و یا نوگرایی دینی داده‌اند؛ غفلت می‌شود؛ در حالی که این تمایز در نواندیشی به دلیل وجود تفاوت خاستگاه و مشرب‌های فکری و نیز پاسخی که به اقتضائات زمانه داده می‌شود، قابل انکار نیست. با این حال، ضرورت دارد به این تمایزها بیشتر بپردازیم.

تمایز نواندیشی دینی از نوگرایی دینی

چرایی تمایز این دو رویکرد، در واقع به دلیل ضرورت ضابطه‌مند بودن در بازاندیشی و نواندیشی در دین بر می‌گردد. همین نکته موجب تفکیک دو جریان فکری نیز در این باره می‌شود. برای شناخت ضابطه‌ها و فهم این تمایزها مناسب است به چند نکته توجه کنیم:

۱. به طور مسلم دین اسلام دارای چهار ویژگی بنیادین چون «حقانیت»، «جامعیت»، «جهان شمولی» و «ابدی» بودن است. در همین راستا باید گفت اسلام دینی جامع و



جاودانه است. اگر ما اسلام را به عنوان دینی جامع و جاودانه، دین زندگی و حیات شناخته ایم (که اساساً به اعتقاد ما، اصالت اسلام در گرو همین وصف است و در آموزه های دین اسلام بیش از هر چیزی به این وصف توصیف و از لوازم «خاتمیت» شمرده شده است)؛ آن گاه این دین بایستی همراه با حیات بشری، پاسخگوی نیازها و گشاینده رازهای انسان ها باشد. طبیعتاً این پاسخگویی باید متناسب با اقتضائات عصری انجام پذیرد. البته بدون تردید دین، به اقتضائات و ضرورت های عصری پاسخ های مناسبی دارد.

این اصل که «باید متناسب با نیازها و پرسش های عصری به پاسخیابی از متن دین پرداخت و خود را از حصار فهم ظاهری و پدیداری خارج ساخت»؛ جوهر نواندیشی دینی است (حسینی قائم مقامی، ۱۳۸۲، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۱۲۷ - ۱۴۲)؛ چرا که هر نواندیشی و نگرشی نو نسبت به دین، ضرورتاً به معنای دگراندیشی نیست، بلکه اساساً خاستگاه «نواندیشی دینی» تفکر اجتهادی شیعه است که دستاورد آموزه های امامان و پیشوایان آن می باشد.

تعامل عقلانی با سنت و آموزه های دینی و نیز رویکرد نقادانه نسبت به نظریات و دیدگاه های مطرح در حوزه دین، نتیجه غیر قابل انکار تفکر اجتهادی است. البته نواندیش دینی اصالت خود را از سنت ها و بازشناسی آنها می داند؛ اما این، بازگشتی خردورزانه و متفکرانه و در عین حال ضابطه مند و روش شناخت است.

در مقابل نواندیشی دینی که با این نگرش به بازشناسی و بازسازی اندیشه دینی روی آورده است؛ جریان نوگرایی دینی هم وجود دارد که بدون عنایت به چهار ویژگی اساسی اسلام به فهم ظاهری و پدیداری آن روی آورده و به تطبیق با اقتضائات عصر مدرن و نوسازی و دگرگون سازی در حوزه اندیشه ورزی دین قائل می باشد.

۲. آشنایی کامل و صحیح دین از لوازم نواندیشی دینی است؛ چرا که شخص باید نخست اسلام را به درستی شناخته باشد و با متون و منابع اصیل اسلامی، همانند قرآن، نهج البلاغه و متون روایی به گونه ای آشنایی داشته باشد که واقعاً با روش و منطق درست



از آنها بهره بگیرد و آن را با استدلال به دیگران عرضه کند؛ نه آن که افکار خود را از جای دیگر وام بگیرد و بخواهد آنها را به اسلام نسبت دهد. از این رو، آنچه اصالت جریان نواندیشی دینی را در آغاز و انجام صیانت می‌کند، وفاداری به عنصر «اجتهاد» است. اجتهاد، یعنی «فهم دین مبتنی بر روش‌ها، متدها و ضابطه‌های خاص و نیز فهم روشمند دین».

در مقابل این نظریه، «فهم آزاد و غیر ضابطه‌مند» قرار دارد که مادر همه انحرافات و کج روی‌هاست. در عین حال، نواندیش دینی معتقد است نمی‌توان مظاهر تمدن جدید را نادیده انگاشت. هنگامی که اقتضائات عصری برای صاحبان اندیشه مسئله سازی می‌کند، متفکران و اندیشمندان دین، با رویکرد درون دینی در صدد پاسخگویی به آن هستند. بنابر نگاه و رویکرد نواندیش دینی، هر گونه تحولی باید متناسب با اصول و روش شناختی خاص صورت گیرد و این نوع پاسخگویی، به گونه‌ای نیست که اقتضائات عصری بر آموزه‌های دین تحمیل و فهم و ادراک عصری بر متن دین بار شود، بلکه چنین روشی را اساساً نوسازی و یا دگرگون سازی می‌خوانند؛ یعنی همان چیزی که نوگرایی دینی آن را دنبال می‌کند.

۳. در ترابط دین و اقتضائات عصری، نکته اساسی که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که همه عناصر دین یکسره در تحول و سیلان نیست، بلکه اسلام برای احتیاجات «ثابت» انسان‌ها قوانین ثابت و برای احتیاجات «متغیر» انسان‌ها موضع متغیری را لحاظ و آن را با اصول ثابت مربوط کرده است که طبق آن اصول، در هر وضعیت جدیدی قانون فرعی خاصی به وجود می‌آید. البته دین اسلام در برابر موضوعات متغیر ساکت ننشسته و مردم و جامعه را به حال خود رها نکرده است تا هر کسی با هر نیتی درباره این متغیرها اظهار نظر کند، بلکه در اسلام طرحی نو و جامع به نام «اجتهاد» پایه‌ریزی شده است.

اسلام در برابر موضوعات متغیر، مقوله اجتهاد را به عنوان بهترین راه معرفی می‌کند و با پذیرش و وارد کردن عقل در حریم دین، خود را از هر کهنگی و انحطاط مبرا کرده

است. اسلام با این ساز و کار اجازه نداده است غبار زمان بر آن نشیند و گذر روزگار آن را گرفتار مرور زمان کند. به خاطر همین ویژگی، اسلام، برای هر زمانی سخنی نو و راه‌گشا به ارمغان آورده است. اجتهاد به گونه‌ای است که جهت پاسخ به اقتضائات عصر به ما دانایی، توانایی و مهارت لازم را اعطا می‌کند تا بتوانیم ثوابت را از متن متغیرات اصطیاد کنیم و پدیده‌های جاودانه و ماندگار را از دل پدیده‌های متغیر تاریخی جدا ساخته و به آنها استمرار و تداوم تاریخی بخشیم.

۴. ضرورت تفکیک میان نوگرایی و نواندیشی و پرهیز از خلط آن، بر این نکته مبتنی است که «نوگرایی دینی» ماهیت عملگرایانه و نیز تسلیم شدن در برابر وضعیت غالب و موجود در جامعه غربی دارد؛ اما ماهیت «نواندیشی دینی»، با مبانی نظری دین و مطابق آن اندیشیدن منطبق است. نواندیش دینی در عین برخورداری از اندیشه‌نو، سخت به اصول و مبانی و نیز ارزش‌های اصیل پایبند است. البته در جامعه کنونی ما، خصوصاً در آرایش‌های سیاسی، میان این دو خلط می‌شود. عنصر اصلی نواندیشیدن، تفکر و اندیشه است؛ اما نوگرایان با درکی که از واقعیت‌های زمانه دارند، در فرآیندی عینی با تحولات معاصر همراهی می‌کنند. درک این تحولات نزد آنان، گرچه همگام با زمان پیش رفته (که در این باره آنان مدعی فرزند زمان خویش هستند)، برای تولید اندیشه و تحلیل نظری تحولات توانایی لازم را ندارند؛ هر چند می‌توانند حامل و بازتولید کننده اندیشه‌های نو و تازه دیگران باشند. تا بدین جا در خصوص نوگرایان مشکلی وجود ندارد. مشکل از آن جا آغاز می‌شود که چون لازمه عملگرایی، فرصت جویی و نوعی فایده‌گرایی است؛ بیش و پیش از آن که نواندیش باشند و در عرصه فهم و اندیشه نوآوری داشته باشند، با ژست نوگرایانه امرار معاش می‌کنند و به همین دلیل، خصوصیت «نوگرایان دینی» آن است که به دلیل فقدان مبانی نظری و اندیشه‌ورزی، در معرض آسیب‌های زیادی قرار دارند. این «نوگرایان» هنگامی که درباره دین اظهار نظر می‌کنند، چون از مسائل دقیق دینی آگاهی درستی ندارند، نظریات آنها با اصول مسلم دین سازگار نیست. کسی که درباره دین سخن می‌گوید، باید با حقیقت و روح دین به خوبی آشنا باشد؛ وگرنه سخن او، گفتاری سطحی و غیر علمی است.





۵. می‌توان تفکیک بین این دو جریان را به شکل دیگری مطرح کرد: برخی از محققان جریان نواندیشی دینی را تحت گفتمان مجدد یاد کرده و آن را در مقابل گفتمان متجدد قرار داده‌اند که این گفتمان متجدد، عمدتاً شیفته و دلباخته فکر و فرهنگ مسلط و غالب غربی است؛ ولی گفتمان مجدد، در عین اینکه به ارزش مواریث خودی و میراث غنی و قویم فکری و علمی بازمانده از سلف، توجه و باور دارد و عالمانه بدان وفادار است؛ به دستاوردهای فکری بشر در زمان معاصر احترام می‌گذارد و نیز به جد، در صدد تأمل و تولید و ارائه اندیشه‌های تازه و مستقل است.

این گفتمان از نوآوری نگران نیست، بلکه ویژگی‌اش نوآوری، ابداع و کوشش برای سهم‌گذاری در خزانه حکمت و معرفت بشری به خصوص در قلمرو معرفت دینی است (رشاد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹)؛ چنانکه امام خمینی رحمه‌الله می‌فرمایند: «اسلامی که بیشترین تأکید خود را بر اندیشه و فکر قرار داده است... چگونه ممکن است با تمدن و پیشرفت و نوآوری‌های مفید بشر که حاصل تجربه‌های اوست، سازگار نباشد» (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۲۵)؟! لکن ایشان در جای دیگر می‌آورند: «ملت ایران با داشتن مکتب مرقی چون اسلام، دلیلی ندارد که برای پیشرفت و تعالی خود، از الگوهای غربی... تقلید کند» (همان، ص ۲۴)؛ چرا که از منظر امام خمینی رحمه‌الله، اسلام در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، نیازهای مردم را برای ترقی واقعی بر می‌آورد (همان، ص ۲۸). به هر حال، مشخصه اصلی گفتمان مجدد و یا نواندیش دینی، نقد و نوآوری در عین وفاداری مجتهدانه، ارزیابانه و نقادانه و پیش‌رونده نسبت به میراث غنی و قویم خودی و تعامل فعال با تفکر معاصر جهانی و بین‌المللی است. این گفتمان با تفکرات حضرت امام خمینی، علامه طباطبایی و استاد مرتضی مطهری از دهه بیست تکوین یافته و توسط پیروان این تفکر همچنان ادامه دارد.

استاد مرتضی مطهری همواره به‌عنوان اسلام‌شناسی آگاه، عالمی زمان‌شناس و فیلسوفی توانا، درباره مقدمات و نیز آثار ظهور این جریان نواندیش دینی چنین آورده است:



«از صد سال پیش مصلحان و انقلابیون اسلامی، پیشروان و رهبران انقلاب اسلامی، از نو کتاب الجهاد و کتاب امر به معروف و نهی از منکر را برای جامعه ما طرح کردند که شما می‌بینید در این چهل، پنجاه سال اخیر در این زمینه زیاد سخن گفته شده است. این مصلحان و رهبران انقلابی بذریعۀ این تهاجم، تعرض و شورش بر نظام‌های فاسد حاکم را در حالی که از روح اسلامی سرچشمه می‌گرفت، در روح ملت مسلمان کاشتند و همین خود یک دگرگونی روحی بنیادی در جامعه ما به وجود آورد» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۴، ص ۲۱۱). ایشان همچنین درباره تأثیرات جریان نواندیش دینی در جامعه می‌گویند:

«این گنجینه عظیم از ارزش‌های انسانی که در معارف اسلامی نهفته بود، تقریباً از سَنه بیست به بعد در ایران، به وسیله یک عده از اسلام شناس‌های خوب و واقعی وارد خودآگاهی مردم شد؛ یعنی به مردم گفته شد، اسلام دین عدالت است؛ اسلام با تبعیض‌های طبقاتی مخالف است؛ اسلام دین حریت و آزادی است. به این ترتیب، علاوه بر معنویت، آرمان‌ها و مفاهیم دیگر، نظیر برابری، آزادی خواهی و عدالت، رنگ اسلامی به خود گرفته و در ذهن مردم جایگزین شد. درست به دلیل جایگزینی این مفاهیم در ذهن توده بود که نهضت اخیر ما، نهضتی شامل و همه گیر شد...» (همان، ۱۳۸۰، ص ۳۱-۳۶).

در همین راستا می‌توان گفت، نگاه امام خمینی رحمه‌الله و توجه به اقتضائات زمانه نسبت به دین، نگاه نواندیشانه‌ای است که ضرورت طرح و اعمال ولایت فقیه را در حوزه حکومت ایجاب کرده است، طرح و اعمال ولایت فقیه در سطح حکومت به نگرشی نواندیشانه در آموزه‌های دین نیاز داشته است که برای توضیح و تبیین آن، به شرح و تفصیل بیشتری نیاز داریم که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

تفکر نواندیشانه امام خمینی رحمه‌الله و ضرورت ولایت فقیه

موضوع ولایت فقیه در تفکر شیعه، موضوعی بدیع و یا شاذ نیست. امام خمینی رحمه‌الله در این باره فرمودند: «موضوع ولایت فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از



اول مورد بحث بوده است... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن تر گردد... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده‌اند. ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و آینده در اطراف آن بحث کنند و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳).

بدون تردید، اصل ولایت فقیه فارغ از حدود و اختیارات آن، در میان علمای شیعه و در میان ادوار فقه شیعه، همواره مطرح بوده است و علمای شیعه در اصل ولایت داشتن فقیه و نیابت فقیه عادل از امام معصوم علیه السلام، فی الجمله اتفاق دیدگاه دارند (واعظی، ۱۳۸۱، ص ۹۵ و ۱۲۸) و عده‌ای درباره آن، ادعای اجماع کرده‌اند که محقق کرکی (کرکی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۴۳) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۹۶ - ۳۹۷) از جمله آنها می‌باشند.

در عین حال، امام خمینی علیه السلام در حوزه فقه، مخصوصاً فقه سیاسی و فقه اجتماعی حرکت جدیدی را آغاز کردند و با احیا و بسط و تبیین و تشریح نظریه ولایت فقیه، عملاً مؤسس فقه سیاسی اجتماعی جدیدی شدند. ایشان تحولی علمی را پی‌ریزی و عملاً نقش مؤسس را ایفا کردند. کارکرد تحولی که ایشان در نگرش فقه، مخصوصاً فقه سیاسی، اجتماعی پدید آوردند و آرایه‌ای که در حوزه اندیشه سیاسی مطرح کردند، براندازی حکومت سکولار و دیکتاتوری شاه و طرد مارکسیسم سیاسی و همچنین ارائه نظریه مردمسالاری دینی بود (رشاد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲). امام خمینی علیه السلام با توجه و عنایتی که به دخالت اقتضائات زمان و مکان در اجتهاد احکام دینی داشتند، دین اسلام را پاسخگوی عصر و زمانه‌ای می‌دانستند که در آن زندگی می‌کنیم. به راستی ایشان عالم دینی نواندیشی بودند که قیام ایشان در جهت تأسیس حکومت دینی در این عصر، در واقع حرکتی برخاسته از تفکر نواندیشانه اش بود. این تفکر نواندیشانه حاصل بازخوانی و بازسازی روشمند و بر اساس ضابطه‌های معینی است که طی آن، آموزه‌ها و ظرفیت‌های آن در اجتهاد مورد بازبینی قرار گرفته است.



آیت الله جوادی آملی درباره این نگاه و رویکرد امام خمینی رحمه الله چنین می‌فرمایند: «ابتکار امام خمینی در دین و فقه‌شناسی، نه مانند اخباریون بود که از روزنه زبون تحجر و ثقبه روزنه کم نور جمود و خموشی به آن می‌نگرند و نه مانند سایر اصولیون بود که از تنگنای مباحث الفاظ و اصول عملیه در آن نظر می‌نمایند و نه همتای سایر حکیمان و عارفان بود، ... بلکه دین‌شناسی او در فقه اصغر (فقه مصطلح در حوزه‌ها) و اوسط و اکبر، تابع دین‌شناسی امامان معصوم علیهم السلام بوده است که آن ذوات مقدس دین را در همه زاویای غیب و شهودش می‌شناختند و درصدد اجرای همه آن بودند و تنها راه عملی نمودن آن تأسیس حکومت اسلامی است» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۳).

امام خمینی رحمه الله با درایت و روشن‌بینی ویژه‌ای که از برکت تقوا و عرفان و احکام نورانی اسلام کسب کرده بودند؛ به خوبی اسلام را می‌شناختند و دریافته بودند که دین اسلام تمام شؤون زندگی بشر را در بر گرفته است. بی‌شک فهم آموزه‌های دینی، با توجه به فراوانی داده‌های موجود از متون دینی، روش‌ها و ضابطه‌های ویژه‌ای می‌طلبد که امام خمینی رحمه الله با شناخت دقیق و جامع و روشمند مبانی و معارف مکتب اسلام، به طرح ولایت و اعمال ولایت فقیه در سطح حکومت رسیدند. یکی از این مبانی از نگاه ایشان، آن است که اسلام جامعیت دارد و همه شؤون را در بر می‌گیرد. ایشان معتقدند: اسلام برای همه چیز و برای همه زندگی‌ها برنامه دارد (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۰). اسلام برنامه زندگی و برنامه حکومت دارد (همان). اسلام «مکتبی است که بر خلاف مکتب‌های غیرتوحیدی در تمام شئون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است» (همان، ۱۳۸۴، ص ۴۷). امام خمینی رحمه الله همچنین درباره این جامعیت اسلام معتقدند: «اسلام... جامع تمام جهات مادی و معنوی و غیبی و ظاهری است؛ برای اینکه انسان دارای همه مراتب هست» (همان، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۳۰). قوانین همه جانبه اسلام گواه روشنی بر



حضور دین در اجتماع و اداره جامعه بشری است. امام علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام اجتماعی را می‌سازد... در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد، فراهم آمده است... از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری... و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح» (همان، ۱۳۷۳، ص ۲۳). جامعیت و همه جانبه بودن قوانین اسلام، آنچنان است که اگر کسی آن را بشناسد، معترف خواهد شد که از حد و مرز فکر بشر بیرون است و ممکن نیست زاینده قدرت علمی و تفکر انسان باشد (همان، ۱۳۸۸، ص ۲۶). بنابراین از نگاه امام خمینی علیه السلام، دین اسلام از جامعیت برخوردار بوده و تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان را در برمی‌گیرد و از آنجا که هدف دین، تأمین سعادت مادی و معنوی انسان است، دستیابی به این هدف، بدون ارائه برنامه‌ای دقیق و جامع در تمامی ابعاد زندگی انسان، از جمله مسائل سیاسی اجتماعی امکان ندارد. اگر راه آخرت از دنیا می‌گذرد و سعادت انسان با زندگی سیاسی - اجتماعی گره خورده است؛ خود به خود امور اجتماعی و سیاسی در قلمرو دین حق و جامع خواهد بود و همین جامعیت دین اسلام اقتضا می‌کند که به ابعاد سیاسی و اجتماعی دین نیز توجه شود؛ زیرا مسائل سیاسی اجتماعی از ابعاد مهم دین محسوب می‌گردد. از منظر ایشان: «نسبت اجتماعیات قرآن در مقابل عبادیات و آیات عبادی آن از صد به یک هم بیشتر است» (همان، ۱۳۷۳، ص ۱۱). نیز ایشان می‌فرمایند: «کتاب‌های قطوری که از دیر زمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام قضا و معاملات و حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام نظامات اسلام است» (همان، ص ۶). این نگرش در کنار اعتقاد به جامعیت دین مبین اسلام، بر این نکته مبتنی است که دین اسلام و احکام متعالی آن از جاودانگی نیز برخوردار است و به زمان خاصی محدود نیست، بلکه همه برهه‌های تاریخی را در بر می‌گیرد. این امر ایجاب می‌کند که دین اسلام برای همه زمان‌ها، چه زمان حضور و چه زمان غیبت معصومین علیهم السلام تا روز قیامت برنامه داشته باشد و این، به

دلیل فطری بودن قواعد و دستورهای دین اسلام است که «جهان شمول» و «جاودانه» است. بنابراین حقانیت و جامعیت و جهان شمولی دین اسلام برای همه زمان‌ها و مکان‌هاست و گذشت زمان در نقش آفرینی آن، ذره‌ای کاستی ایجاد نمی‌کند (جوان آراسته، ۱۳۸۲، ص ۶۷).

نکته مهم و اساسی در این نگرش، آن است که چنین نگرشی رویکرد نواندیشانه و پویا نسبت به فقه اسلام دارد و بدین دلیل، ضرورت گذر از نگاه فردگرایانه فقه را پیش می‌کشد؛ چرا که رسیدن به نگاه جامع به دین و دستورها و آموزه‌های آن، زمانی فراهم می‌شود که فقه از نگاه فردگرایانه بیرون آید. این نگرش بر این باور استوار است که فقه می‌تواند با توجه به مقتضیات زمان، افق‌هایی قابل اعتنا در جهت تعالی جامعه بگشاید. فقه دارای چنان توانمندی و ظرفیت است که از تولید احکام صرفاً فردی بیرون آید و مهندسی اجتماع را مورد دقت و بررسی قرار دهد و در حقیقت می‌توان از فقه ارائه «نظام» را انتظار داشت و این نظام وارگی فقه ناشی از وجود عناصر هماهنگ در شریعت اسلام است؛ زیرا دین منظومه‌ای هماهنگ است که عناصر آن با هم متلائم هستند. با این نگاه، فقه مجموعه‌ای از عناصر متلائم و به یکدیگر وابسته است که با مبانی منسجم و هماهنگ، در یک جهت، حرکت می‌کند و طبعاً برای آن حرکت، دستورهای پیش‌بینی شده که اجرایی کردن آنها به یک فقه نظام و یک فقه کلان نیاز دارد؛ چنان‌که امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۸).

براساس همین فقاقت و نگاه به فقه است که امام خمینی علیه السلام معتقدند اگر سراسر دین را بررسی کنید، خواهید دید که دین سیاست را به همراه دارد. به عبارتی، ایشان در افقی بلند و کلان، مسائل فقهی را نگریست و برای همین ولایت فقیه را به دنبال امامت قرار داد و امامت و ولایت را در جای خود نشاناد. امام خمینی علیه السلام رابطه فقیه با مردم را به رابطه امام و امت مبدل کرد.





این تحول فقهی از هر کسی ساخته نبود و امام خمینی علیه السلام با بررسی مسائل اسلامی، این معارف را از متن اسلام استنباط کردند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۵). البته «حضرت امام علیه السلام این کار فقهی را سالیان متمادی دنبال کرد، آن را به ثمر رساند ... آن گاه به اعمال ولایت پرداخت» (همان، ص ۲۴۸). «در سایه تحوّل که امام راحل علیه السلام در فقهات اسلامی ایجاد کرد، مردم بالا آمدند ... امت ایران اسلامی لواء گران بهای عزّت و شرف و گوهر گران سنگ سعادت و سیادت و دُرّ گران مایه مجد و کرامت را مدیون امام راحل علیه السلام می باشد» (همان، ص ۲۵۰).

بنابراین این نوع نگاه به فقه اسلام، در واقع رویکرد فقه فردی را به سطح فقه کلان بالا برد و به آن تعالی بخشید. این نگرش و رویکرد نواندیشانه امام خمینی علیه السلام به فقه اسلام، همان رویکردی است که ضرورت حکومت و اقامه حکومت دینی را به دنبال دارد. گستره این فقه از نگاه امام خمینی علیه السلام به اندازه ای است که ایشان در تعبیری چنین آورده اند:

«فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۸۹).

امام خمینی علیه السلام با همین رویکرد و با توجه به پویایی فقه و پاسخگویی آن به اقتضائات عصر معتقد بودند:

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد» (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۹).



امام خمینی علیه السلام با وجود اینکه به فقه سنتی و اجتهاد جواهری معتقد بودند و تخلف از آن را جایز نمی‌دانستند؛ معتقد بودند: «این، بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند» (همان، ص ۲۸۹).

به هر حال، امام خمینی علیه السلام از سویی اسلام را مکتبی جامع و جاودانه می‌داند و از طرفی احکام آن را هدفمند می‌بیند؛ اهدافی چون اقامه قسط و عدل که اینان نیز مستلزم تشکیل حکومت است. از سوی دیگر، عنایت دارد به اینکه سکولاریسم با هجمه خود عرصه را بر دینداران تنگ کرده است. از این رو، برای پاسخگویی دین به اقتضائات این عصر، راهی جز تحقق حکومت دینی نیست. بدین منظور، امام خمینی علیه السلام البته باید انگاره‌های غلط را اصلاح می‌کرد؛ و لذا جامعه به منظور زدودن القائات سوء و انحرافی از اذهان، نیازمند بازاندیشی در آموزه‌ها و مبانی و اصول است. بر این اساس، ملاحظه می‌شود ایشان به کرات به این مهم توصیه می‌کنند.

امام خمینی علیه السلام برای زدودن غبار از تفکرات و قرائت‌های غلط از اسلام که مثلاً تبلیغ کرده‌اند اسلام طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است، می‌فرمایند: «اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند؛ همان طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند، اسلام را هم نمی‌شناسند [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می‌کند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را آن طور که هست معرفی کند، مردم به این زودی‌ها باورش‌ان نمی‌آید....» (همان، ۱۳۷۳، ص ۵). از نگاه ایشان: «... اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی از اسلام در اذهان عامه به وجود آمده... [این القائات] برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادیخواه باشند، دنبال اجرای احکام اسلام باشند، حکومتی به وجود بیاورند که سعادشان را تأمین کند...» (همان، ص ۴). این عبارات از حضرت امام علیه السلام نشان می‌دهد که برای خروج مسلمانان از تصورات نادرستی که از اسلام دارند، باید نسبت به این تصورات نادرست بازاندیشی و نواندیشی انجام می‌گرفت تا درک ضرورت اجرای احکام اسلام توسط حکومت دینی به وجود آید.



امام خمینی رحمته الله علیه درباره لزوم این بازاندیشی صراحتاً می‌گویند: «مسلمین باید اسلام را پیدایش کنند... این قدر به مغز ما خوانده است این غرب و این جنایت کارها که اسلام را ما گُمَش کردیم... آن اسلامی که الآن دست ماست، به کلی از سیاست جدایش کردند، سرش را بریدند، آن چیزی که اصل مطلب است، از آن بریدند و جدا کردند و مابقی‌اش را دست ما دادند... ما تا پیدا نکنیم اسلام را، تا همه مسلمین پیدا نکنند اسلام را، نمی‌توانند به مَجَد خودشان برسند» (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۴۴۸). ایشان در سلسله بیانات خود در نجف که به شرح و تبیین ولایت فقیه اختصاص داشت به مخاطبان خود، از جمله طلاب و اهل علم، تقاضا می‌کنند که مردم را آگاه کنند؛ زیرا اسلام از بدو تشکیل چنین گرفتاری‌هایی داشته و هم اکنون نیز دشمنان و مصائبی دارد و لذا تأکید می‌کنند: «نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند» (همان، ۱۳۷۳، ص ۵)؛ چرا که «دست‌های اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان ما را از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد» (همان، ص ۶). ایشان همچنین در این بیانات درباره نقشه‌ها و وسوسه‌ها و حتی فشارهایی که از سوی جریان‌ها و از ناحیه افراد وابسته و یا متحجر وارد می‌شده است، اشاره کرده و شرایط و اوضاع را چنین بیان می‌کنند: «اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقیه صحبت کند و با مخالفت استعمارزدگان روبه‌رو شود» (همان، ص ۱۲). به هر حال، وضعیت و شرایطی که امام خمینی رحمته الله علیه آن را درک و لمس کرده‌اند، به گونه‌ای بوده است که بحث ضرورت تأسیس حکومت دینی و نیز طرح و اعمال نظریه ولایت فقیه به بازاندیشی و توجه دادن خواص به آموزه‌های اجتماعی اسلام نیاز داشته است و به همین دلیل، امام خمینی رحمته الله علیه به صورت مستمر به این مهم پرداخته است.

نتیجه‌گیری

در مجموع، همان‌گونه که اشاره گردید، موضوع ولایت فقیه، موضوعی بدیع در فقه شیعه نیست و سابقه دیرینه‌ای در طول ادوار فقه شیعه دارد؛ لکن طرح و اعمال نظریه ولایت فقیه در سطح حکومت با وجود تغییرات در ساخت حکومت و ساز و کارهای آن، برآیند نگاهی جامع، پویا و رویکرد نواندیشانه امام خمینی (ره) و نیز بازاندیشی در آموزه‌های دین و فقه اسلام است. یعنی باید گفت، در عصری که سکولاریسم جایگاه و موقعیت تأثیر گذار دین و مذهب را خاتمه یافته اعلام می‌کرد، امام خمینی (ره) الگویی از یک نظام پویای دینی، به منظور حفظ نظام دینی و دین‌داری مردم ارائه کرد تا سیطره تمامیت‌خواه سکولاری را به چالش بکشد. ارائه این الگوی حکومت، در حقیقت حاصل نگاهی واقع‌گرایانه به اقتضائات عصری و نیز نگرشی جامع، پویا و نواندیشانه به دین است که امام خمینی (ره) آن را در قالب نظریه ولایت فقیه و اعمال آن در سطح حکومت مطرح کرد.



فهرست منابع

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، روح الله، **تبیان**، دفتر ۴۵ (حکومت اسلامی و ولایت فقیه)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۴.
۲. _____، **کلمات قصار**، چاپ دهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۸.
۳. _____، **صحیفه امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
۴. _____، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۳.
۵. جواد آملی، عبدالله، **آوای توحید**، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۶. _____، **بنیان مرصوص امام خمینی**، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۷. جوان آراسته، حسین، **مبانی حکومت اسلامی**، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۸. حسینی قائم مقامی، «**ضابطه های نواندیشی دینی**»، نقد، سال هفتم، ش ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
۹. رشاد، علی اکبر، **دین پژوهی معاصر**، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۰. کرکی، علی بن حسین (محقق کرکی)، **رسائل**، قم: مکتبه آیت الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱. مطهری، مرتضی، **پیرامون انقلاب اسلامی**، چاپ هفدهم، قم: صدرا، ۱۳۸۰.
۱۲. _____، **مجموعه آثار**، ج ۲۴، چاپ سوم، قم: صدرا، ۱۳۸۷.
۱۳. _____، **مجموعه آثار**، ج ۲۴، قم: صدرا، ۱۳۸۱.
۱۴. واعظی، احمد، **حکومت اسلامی**، قم: مرکز مدیریت حوزه علمی قم، ۱۳۸۱.
۱۵. نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۱۶. کدیور، محسن، **ولایت فقیه و نواندیشی دینی**، ۱۳۹۶/۴/۱۴، www.kadivar.com.